

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۷، شماره ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

مقایسه دو واقعه از تاریخ هردوت با دو داستان از کلیله و دمنه و مرزبان نامه

هوشنگ محمدی افشار^۱

چکیده

دو واقعه تاریخی متعلق به روزگار فرمانروایی داریوش اول هخامنشی، در تاریخ هردوت بیان شده است که شباهت بسیاری با دو داستان در کلیله و دمنه و مرزبان نامه دارد؛ یکی ماجرای تسخیر بابل توسط داریوش که با حيله و تدبير زوپیر، یکی از مشاوران برجسته وی، به پیروزی ایرانیان و فتح بابل منجر شد که چندین ماجرا در تاریخ شبیه این واقعه تکرار شده است اما شبیه ترین داستان‌ها به واقعه مزبور، داستان نمادین «بومان و زاغان» در کلیله و دمنه است. دیگر واقعه مجازات و اعدام اینتافرن، از یاران داریوش و یکی از هفت نفری که علیه گئوماته مغ (بردیای دروغین)، شورش کردند و باعث روی کار آمدن مجدد هخامنشیان و فرمانروایی داریوش گردیدند. این داستان هم با تغییرات جزئی در زمان، مکان، قهرمانان و شخصیت‌ها، به صورت کلی و با حفظ اصل داستان با عنوان «داستان هنبوی و ضحاک»، در مرزبان نامه تکرار شده است. در گفتار حاضر، داستان‌ها دوبه دو تحلیل و با یکدیگر مقایسه شده است و صحنه‌ها و درونمایه‌ها و گفتمان‌ها و شخصیت‌ها، جداگانه بررسی و به وجوه شباهت و تفاوت‌ها و کیفیت تأثیر و تأثر اشاره گردیده و بنیاد اصلی داستان‌ها به شیوه توصیف و تحلیل محتوا و سند کاوی و به روش کتابخانه‌ای بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ هردوت، کلیله و دمنه، مرزبان نامه، داستان‌های تاریخی و نمادین، تحلیل و مقایسه.

^۱-استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان: h.afshaar@gmail.com

۱- مقدمه

دربارهٔ محل سکونت اولیه، زمان و علل مهاجرت اقوام هندو اروپایی و کیفیت جدایی ایشان از یکدیگر و تقسیم شدن آنها به شعبه‌های اصلی و فرعی بر مبنای تحقیقات علمی، عقیدهٔ متفاوتی ابراز شده است. به نظر می‌رسد که هند و اروپاییان، زادگاه خود را که به اغلب احتمال در دشت‌های اوراسی (Eurasique) در روسیهٔ جنوبی بود، بر اثر فشار اقوام دیگر، ترک گفتند. در طی مهاجرت، ظاهراً به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته که آن را شعبهٔ غربی می‌نامیم، دریای سیاه را دور زدند و پس از عبور از بالکان و بسفر، در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند. گروهی از ایشان به نام هیتیان (Hittites)، تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن شهر را تصرف و غارت کردند. شعبهٔ شرقی که به نام هندوایرانی (Indo-Iraniens) معروف است، در سمت مشرق بحر خزر حرکت کرد و یک دسته از قفقاز عبور نمود و تا انحنای عظیم شط فرات پیش‌راند. عاقبت، عمدهٔ قبایلی که تشکیل‌دهندهٔ شعبهٔ شرقی هستند، به تدریج به سمت مشرق رفتند و از ماوراء النهر و جیحون عبور کردند، از معابر هندوکش بالا رفتند و جادهٔ باستانی مهاجمان را به سوی هند تعقیب کردند. (ن.ک: گیرشمن، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۰)

به رغم تفاوت‌های مکانی، سیاسی، اجتماعی و مدنی اقوام مزبور، وجوه مشترکی در میان آنهاست؛ از جمله، اشتراک در بنیان‌های زبانی و اساطیری و داستان‌های مشترک که حتی پس از گذشت هزاران سال از جدایی آنها از یکدیگر، به عنوان خاطرهٔ مشترک، در بستر فرهنگ ایشان رسوب کرده است و نمونهٔ آن را در آثار و کتاب‌هایی که از روزگار باستان برجای مانده است، می‌توان مشاهده کرد. گاه داستان‌هایی عیناً هم در کتاب‌های یونانی، هم ایرانی، هم هندی نقل شده است که نمی‌توان این افسانه‌ها و روایات را از مقولهٔ تصادف یا توارد برشمرد، به ویژه آنجا که بنیاد عمومی و ساختار اصلی ماجراها، حفظ و به صورت مکرر روایت شده و تنها در جزئیاتی مانند زمان، مکان، شخصیت‌ها و صحنه‌ها تغییراتی ایجاد گردیده است و بیانگر این نکته است که همهٔ این داستان‌ها، ریشه در داستان یا واقعهٔ کهن تری دارند که متعلق به روزگاری است که اقوام نامبرده، به موجب همزیستی

در بستر یک فرهنگ و آیین و جامعه، با هم زندگی می‌کردند؛ برای نمونه، دو واقعه تاریخی روزگار فرمانروایی داریوش اول هخامنشی، یکی مربوط به «تسخیر بابل» و دیگری درباره اعدام «ایتافرین» که در تاریخ هردوت روایت شده است، با دو افسانه، یکی ماجرای «وزیر پنجم زاغان» و کیفیت شکست بومان در کلیله و دمنه و دیگری داستان «هنبوی و ضحاک» در مرزبان‌نامه مقایسه می‌گردد. روش تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای و بر اساس فن توصیف و تحلیل محتوا و سپس تطبیق و مقایسه است.

۱-۱- بیان مسئله

بررسی و مقایسه وقایع تاریخی با داستان‌ها و افسانه‌ها، از جمله راه‌های ورود در مباحث مربوط به شناخت تطور و دگرگونی تمدن‌ها و تعامل میان فرهنگ‌های گوناگون است. این‌گونه تحقیقات، برای شناخت وجوه اشتراک و افتراق و کیفیت تاثیرپذیری تمدن‌ها از یکدیگر و نیز در جهت آگاهی از اصالت و استقلال فرهنگی دارای اهمیت است. مقایسه دو روایت و واقعه تاریخی از کتاب هردوت با دو داستان تمثیلی از کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه، این امکان را فراهم می‌آورد تا درباره بسیاری از باورها، آیین‌ها، حتی حماسه‌های ملی اقوام آریایی، آگاهانه‌تر به مطالعه و پژوهش بپردازیم و با سرچشمه‌های مشترک فرهنگ و تمدن هندواروپایی آشنا تر شویم.

۱-۲- پیشینه تحقیق

تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده است، تاکنون پژوهش مستقلی درباره موضوع مورد بحث انجام نگرفته است اما حنا الفاخوری، در کتاب تاریخ ادبیات زبان عربی (۱۳۷۴) و فتح الله مجتبایی، در مقاله داستان‌های هندی در ادبیات فارسی (جشن‌نامه زریاب خویی، یکی قطره باران، به کوشش احمد تفضلی) (۱۳۷۰) و شادروان محمدجعفر محجوب در کتاب‌های، درباره کلیله و دمنه (۱۳۴۹) و خاکسترهستی (۱۳۷۸) به صورت جسته و گریخته،

دربارهٔ وجوه شباهت داستان‌های کلیله و دمنه با داستان‌های یونانی و حماسهٔ ملی ایران اشاره‌هایی کرده‌اند.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

پژوهش در روایات تاریخی و داستانی مشابه و مطالعه و مقایسهٔ درونمایه‌ها و مضامین و موضوعات مشترک و بررسی همانندی شخصیت‌ها و گفتمان‌ها و خویشکاری قهرمانان، از مهم‌ترین راه‌های شناخت پیشینهٔ تمدن‌های باستانی است.

موضوع مورد پژوهش، به عنوان نمونه‌ای از گرایش‌های حاکم بر تاریخ‌نویسی باستان و نقل روایت‌های داستانی، در حوزهٔ ادبیات تطبیقی دارای اهمیت است زیرا در پرتو این گونه تحقیقات، روابط تاریخی و فرهنگی ملت‌های کهنسال، به رغم اختلافات زبانی و پاره‌ای تفاوت‌های ملی، بهتر نمایانده می‌شود.

۱-۴- پرسش‌های تحقیق

گفتار حاضر سعی می‌کند در حدّ توان و موضوع مقاله به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- آیا کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه در دو داستان مزبور، از تاریخ هردوت تاثیر پذیرفته‌اند؟
- ۲- آیا شباهت داستان‌ها، از مقولهٔ توارد و تصادف است یا احتمالاً داستان‌ها ریشه در داستان کهن‌تری دارند و همهٔ داستان‌های مورد بحث، از یک کهن الگو (Archetype) و پیش‌نمونه (prototype) قدیم‌تری پیروی می‌کنند؟

۲- بحث

با توجه به پیوندهای قومی گروه‌های آریایی، از جمله یونانیان، ایرانیان و هندی‌ها، می‌توان این‌گونه استنباط کرد: اگر چه تاریخ هردوت می‌تواند یکی از سرچشمه‌های الهام‌بخش داستان‌های مزبور باشد، دور از ذهن نیست که اساس هر دو داستان کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه را در داستانی کهن‌تر جست‌وجو کنیم. برای ورود به بحث نخست، به معرفی و نقد آثار مورد نظر می‌پردازیم.

۲-۱- تاریخ هردوت

هردوتس (Herodotus) (۴۸۴-۴۲۵ ق.م)، نخستین نگار رسمی یونانی زبان است. وی از مردم هالیکارناس (Halicarnas)، یکی از شهرهای استان کاریه، منطقه یونانی نشین آسیای صغیر بود و چون در آن هنگام، این شهر از جمله مناطق تابعه کشور شاهنشاهی هخامنشی به شمار می‌رفت، مورخ مذکور را تبعه ایران ذکر کرده‌اند. گرچه سیسرون (sicero)، خطیب رومی (۱۰۷-۴۳ ق.م) و دیگران او را پدر مورخان خوانده‌اند، قبل از او دانشمندان دیگر یونانی، مانند هکاتئوس (hekateos)، مطالبی نوشته‌اند که به دست ما نرسیده‌است و احتمال می‌رود هردوت و دیگر مورخان بعدی، از این نوشته‌ها بدون ذکر نام مؤلف استفاده کرده‌اند. (ابوت، ۱۳۹۱: ۱۷۶)

از جمله ویژگی‌های هردوت، علاقه بسیار وی به جمع و نقل اخبار و آداب اقوام بیگانه بوده‌است و همین علاقه سبب شد که بعدها پلوتارک (Plotark) (۱۲۰-۵۰ م)، او را به کلی برخلاف آنچه حقیقت تاریخ او گواه آن است، بیگانه دوست (philobarbaros) بخواند. (همان: ۷۸) در حالی که در دیگر کتاب‌های تاریخی یونان، حس بیگانه‌دشمنی (xenophobia) بیشتر به چشم می‌خورد و یونانیان همواره برخورد تمدن‌ها و بویژه برخورد با ملل شرق و تمدن ایرانی در روزگار باستان را جنگ میان توخس و تمدن تلقی می‌کرده‌اند.

هردوت گاه سعی کرده‌است که منصفانه با وقایع روبه‌رو شود و به دشمنان احترام بگذارد و ایشان را نیز نیرومند و صاحب فرهنگ و آداب و آیین‌های انسانی معرفی کند زیرا هوشمندانه معتقد است که دشمن هرچه بزرگتر و نیرومندتر باشد، برخورد با وی ارزشمندتر است و به‌رغم آنکه مورخان چون پلوتارک و کتزیاس (Katezias)، از روش وی در تاریخ‌نویسی انتقاد شدید کرده‌اند، ارسطو شیوه او را پسندیده و شاهکار وی را ساده‌نویسی و مخاطب‌شناسی دانسته‌است. و توسیدید (Tosididus)، مورخ مشهور، درباره هردوت گفته‌است که وی نثرنویسی است که به حقیقت‌نویسی علاقه‌مند بوده‌است و روی هم‌رفته

محققان او را مورّخی صمیمی که هدفش نوشتن و روشن کردن حقیقت بوده است، توصیف کرده‌اند. (ن.ک: بیات، ۱۳۸۳: ۲۷)

۲-۲- کلیله و دمنه

از کتاب‌های خزانگی هند باستان است که در روزگار پادشاهی خسروانوشیروان ساسانی، توسط برزویه پزشک به ایران آورده شد. ظاهراً منبع اصلی این کتاب را دو اثر مهم به زبان سنسکریت دانسته‌اند: در درجه نخست، پنجه‌تنتره (Panchatantra) یا پنج اصل دانایی و دیگر، مهابهاراتا (Mahabharata). (ن.ک: یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۴۵)

اما چنان که از قراین برمی‌آید، منشأ اصلی کلیله و دمنه به زمان‌های دورتر برمی‌گردد، حتی روزگارانی که هنوز اقوام هند و اروپایی، مهاجرت بزرگ را آغاز نکرده بودند و در جوار هم زندگی می‌کردند زیرا نمونه داستان‌ها در دیگر آثار آریایی و غیر آریایی ساکن هند و ایران، به اشکال گوناگون روایت شده است. «چون آغاز ادبیات هندی، با سرودهای ودا (Veda) است، منشأ اغلب این داستان‌ها را نیز باید در کتاب وداها جستجو کرد.» (شیکهر، ۱۳۸۵: ۱)

در باره سرچشمه کتاب هم نظر محققان بر این است که اصلی‌ترین منبع کتاب، همان پنچانتترا است که بر طبق روایات، ویشنوشارما (Vishnu Sharma)، برهنم دانشمند، پنج حکایت معروف خود را برای تربیت شاهزادگان، یعنی سه پسر امرشکتی (Amara-shakti)، پادشاه مهیلاروپیا (Mahila-ropya) پرداخته است. این تعلیمات درباره شیوه فرمانروایی، هم در خلال داستان‌ها مندرج است و هم به تصریح بیان شده است. (همان: ۳۱-۲۹)

ترجمه‌های گوناگون کلیله و دمنه، با همه اختلافاتی که در کمیّت و جابه‌جایی باب‌ها دارند، در اصالت و ذکر پنج باب با هم اشتراک دارند. در همه ترجمه‌ها و روایت‌ها، باب «بوف و زاغ» (باب البوم والغربان)، یکی از باب‌های اصلی است که به‌طور مستقیم از

پنج‌تترا نقل شده است اما بعضی دیگر از باب‌ها، با اختلاف بسیار زیاد از کتاب بزرگ مه‌بهاراتا که حماسه ملی هند است و دیگر آثار هند باستان، اخذ و روایت گردیده‌است. (البخاری، ۱۳۶۹، مقدمه: ۱۷-۱۴ نیز ن.ک: الفاخوری، ۱۳۷۴: ۳۴۱)

۲-۳- مرزبان‌نامه

اصل کتاب در اواخر قرن چهاردهم، به لهجه قدیم طبری در مازندران تألیف شده‌است و وضع آن، منسوب است به اسپهبد مرزبان بن رستم بن شهریار بن شروین پریم، از ملوک طبرستان از آل باوند. (مرزبان بن رستم، ۱۳۶۷، مقدمه مصحح: ج) کتاب به پیروی از شیوه داستان‌نویسی ایران و هند، به زبان تمثیلی نوشته شده‌است و اغلب قهرمانان و شخصیت‌های داستان‌ها، حیوانات و گاه دیوان و پریان هستند؛ از همین روی، هنگامی که در اواخر سده ششم توسط محمد غازی ملطیوی (در سال ۵۹۸ ه.ق) با عنوان «روضه العقول» و در اوایل سده هفتم به وسیله سعد الدین وراوینی (بین سالهای ۶۰۸ تا ۶۲۲) با همان عنوان «مرزبان‌نامه»، به نثر فارسی برگردانده شد، از نظر شیوه نثرنویسی زیر تاثیر ذوق و وسلیقه ادبی کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله قرار گرفت. (ن.ک: بهار، ۲۵۳۵۳، ج ۳: ۱۶)

در این کتاب، احتمالاً قهرمانان اصلی فراموش می‌شدند و زمان و مکان ماجرا به شکلی که مورد نظر و هدف نویسنده بود، نقل و روایت می‌شد. داستان مورد نظر ما هم با همین هدف و بنا به شباهت‌هایی، از روزگار داریوش به زمان ضحاک منتقل شده‌است.

۲-۴- تسخیر بابل به روایت هردوت

سرزمین بابل به عللی، از جمله موقعیت جغرافیایی و جایگاه ویژه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، از اهمیت خاصی برخوردار بود. شورش‌های پی‌درپی در آن سرزمین و همچنین سختگیری نسبت به همسایگان مجاور و اسیران جنگی، این سرزمین را به عنوان تهدیدی در منطقه بین‌النهرین و تمامی آسیای جنوب غربی قلمداد می‌کرد و تسخیر آن برای پادشاهان هخامنشی، به منزله به دست آوردن کلید دروازه‌های آسیا و اروپا بود. این سرزمین، نخستین

بار با کمترین مقاومت، توسط کورش کبیر در سال ۵۳۸ قبل از میلاد تسخیر شد. (ن.ک: آزاد، ۱۳۸۰: ۸۷)

مردم بابل در زمان داریوش اول نیز بنا به قراین، دوبار سر به شورش برداشتند: شورش نخست، به تحریک مردی به نام نی دینتوبل (Nidintu-bel) و شورش دوم که مهم تر از شورش نخست بود، به هدایت آراخا (Arakha) در سال ۵۲۱ قبل از میلاد اتفاق افتاد. در روزگار خشایارشا نیز شورشی به وقوع پیوست که در طی آن، زوپیر (Zopyers) که حاکم شهر بابل از جانب هخامنشیان بود، به قتل رسید و پسرش، مگابیز (Megabyse)، برای آنکه از مردم شهر انتقام بگیرد، خود را ناقص کرد و به حيله متوسل گردید. کتزیاس معتقد است آن شورشی که هردوت شرح می دهد، در حقیقت در زمان خشایارشا اتفاق افتاده است، نه در روزگار داریوش. (هردوت، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۳۷ و ابوت، ۱۳۹۱: ۲۱۲)

در تاریخ هردوت، ماجرای فتح بابل توسط داریوش، این گونه روایت شده است: داریوش یک سال و هفت ماه تمام با سپاه خود در برابر حصار بابل ماند و موفق به تسخیر شهر نشد. بیهوده به تمام حيله های جنگی توسل جست و از این جهت اندوهگین بود. در ماه بیستم، زوپیر، فرزند مگابیز، که با شش تن دیگر از توطئه کنندگان، مغ را از سلطنت برکنار کرده بود، شاهد اعجازی شگفت شد: یکی از قاطرهای حمل آذوقه، کره ای زاییده بود. سخن آن مرد بابلی را به خاطر آورد که در آغاز محاصره گفته بود، وقتی شهر را تسخیر خواهید کرد که قاطرها بزایند. به استناد این تفأل، تصور کرد که آن بابلی به الهام خدایان چنین سخن گفته است و اکنون می توان بابل را تسخیر کرد. زوپیر، پس از مشورت با داریوش و تفکر، دانست که تنها راه تسخیر این شهر مستحکم، آن است که خود را مثله کند و به عنوان فراری، به اردوی دشمن پناه برد. وی لحظه ای تردید را جایز ندانست. پس بینی و گوش های خود را برید و گرداگرد سر خود را تراشید و بدن خود را به ضرب شلاق

خون آلود کرد و بدین حال به حضور پادشاه رفت. (هردوت، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۴۰-۲۳۷) با این تدبیر به بابل پناه آورد و خود را خیرخواه و امین ایشان جلوه داد. حتی چندین مرحله هم با سپاهیان داریوش واردنبرد شد و بسیاری از سربازان پادشاه هخامنشی را از دم تیغ گذراند و تلفات زیادی بر ایرانیان وارد ساخت تا اینکه کاملاً موفق شد، اطمینان بابلیان را جلب کند. همه این کارها با صلاحدید داریوش صورت گرفت تا در روز موعود، همین که داریوش طبق قرار قبلی، از همه طرف به جانب حصارهای بابل حمله برد، زوپیر نیرنگ خود را آشکار کرد. در همان حال که بابلی ها بر بالای حصار حملات داریوش را دفع می کردند، دروازه های «کیسی» (Kissie) و «بلوس» (Bolos) را گشود و پارس ها را به داخل شهر هدایت کرد و بدین ترتیب، بابل برای بار دوم تسخیر شد. (همان: ۲۴۴ نیز ن. ک: پیرنیا و اقبال، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

۲-۵- داستان های مشابه الگوی تسخیر بابل

سعدی در باب هشتم گلستان می گوید: «دشمن چو از هر حیلتی فروماند، سلسله دوستی بجنباند و آنچه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند.» (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۷۴) کهن الگوی (Archetype) نزدیک شدن به دشمن با حيله و تدبیر و سپس به کام خود رسیدن و پیروزی بر دشمن، در آثار برجسته ادبیات جهان نمونه هایی دارد که همواره با داستان های پرماجرا و شورانگیز بیان شده است. یکی از مشهورترین پیش نمونه ها، ماجرای فتح شهر تروا با هدیه اسب چوبین، به تدبیر ادیسیوس و توسط یونانی هاست که در بخش های پایانی حماسه ایلیاد هومر اتفاق افتاده است.

در بخش های اساطیری و پهلوانی حماسه ملی ایران، چندین نمونه برجسته مشابه این الگو تکرار شده است؛ از جمله، رفتن رستم به «کوه سپند»، برای گرفتن انتقام نیای خود، نریمان، که با تدبیر و رهنمایی زال، در قالب یک هیأت بازرگانی همراه با کاروان حامل بار نمک روانه دژ گردید. (ن. ک: فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ملحقات: ۲۷۲-۲۶۷) دومین نیرنگ رستم، برای نجات بیژن از چاه افراسیاب بود. در این بخش هم به همراه هفت گردان، جامه

برسان بازرگانان به تن کرد و با بخشیدن زر و گوهر به پیران ویسه، سپهدار توران، نزدیک شد و اجازه تجارت و سوداگری از وی گرفت. سپس، با منیژه که از قصر پدر رانده شده بود، آشنا شد و از جایگاه بیژن باخبر گردید و وی را از چاه نجات داد. پس با سپاهیان افراسیاب به نبرد پرداخت و پیروزمندانه به ایران بازگشت. (همان، ج ۵: ۶۰-۵۹)

تمهید شاه هاموران در به دست آوردن کی کاووس، با ترتیب دادن میهمانی و رضایت به وصلت سودابه با وی (ن.ک: همان، ج ۲: ۱۳۹-۱۳۴)، داستان شغاد و کیفیت فریب و مرگ رستم (نیز همان، ج ۶: ۳۳۴-۳۲۴) هم از دیگر نمونه‌هاست. (نیز ن.ک: همان، ج ۶: ۱۹۲ و ۳۳۴) از دیگر نمونه‌های مشهور شبیه به ماجرای تسخیر بابل، داستان «پادشاه جهود نصرانی کش» در دفتر اول مثنوی است. (ن.ک: مولوی، ۱۳۷۱: ۴۰-۲۳ و هاگس، ۱۳۷۷: ۲۳۲)

یکی از برجسته‌ترین داستان‌های تاریخی و شبیه‌ترین آنها به ماجرای زوپیر در فتح شهر بابل، در لشکرکشی پیروز، پسر یزدگرد ساسانی، به سرزمین هیاطله (هپتالیان) اتفاق افتاد. (ن.ک: طبری، ۱۳۸۶: ۶-۸۳۵ و محجوب، ۱۳۷۸: ۲۷۱)

۲-۶- تحلیل داستان بومان و زاغان

باب‌های کلیده و دمنه، با یک پرسش اصلی از جانب «رای» آغاز می‌شود. سپس «برهن» به صورت یک طرح که همان فشرده داستان است، به سؤال پاسخ می‌گوید. آنگاه برای تقویت مسئله، داستانی نمادین را مطرح می‌کند و در ادامه، برای تأکید و تقویت داستان اصلی، داستان‌های کوتاه‌تر و فرعی‌تری بیان می‌کند و از روش داستان در داستان که از شیوه‌های کهن شرقی و هندی است، استفاده می‌کند. (ن.ک: شریفی، ۱۳۸۷: ۶۰۵)

محور اصلی داستان «بوم و زاغ»، چگونگی نزدیک شدن به دشمن سرسخت و نفوذناپذیر به وسیله حیله و تدبیر «با کمال ملاحظت و فرط مجاملت و تواضع و آراستن ظاهر به خلاف باطن است.» (نصرالله منشی، ۲۵۳۶: ۱۹۱) و مضامینی همچون چاره‌گری و ترجیح تدبیر بر جنگ، لزوم رازداری و جنبانیدن سلسله دوستی را دربردارد. (همان: ۲۲۲ نیز البخاری، ۱۳۶۹: ۱۹۳)

«خلاصه داستان، ماجرای وزیری است که به پادشاه خود می‌گوید که او را سخت بیازارد و پرهایش را بکند و زخمی کند و در راه بیندازد. آنگاه وی بدین حالت، نزد شاه دشمن می‌رود و خود را مشیر و ناصح او جلوه می‌دهد و چنین فرامی‌نماید که قصد انتقام جویی از ولی نعمت و کارفرمای پیشین خود دارد و بدین حيله، حریفان را به دام هلاک رهنمون می‌شود.» (محبوب، ۱۳۷۸: ۲۵۴)

۲-۶-۱- برجسته‌ترین درونمایه‌های داستان

- «بر قوت خود تکیه کردن و به شجاعت خود فریفته‌شدن از حزم دوراست.» (نصرالله منشی، ۱۹۲: ۲۵۳۶)
- نزدیکی به دشمن تا زمان رفع نیاز و «بیش از آن موجب خوارداشت نفس و جسارت دشمن می‌گردد.» (همان: ۱۹۵)
- پرهیز از جنگ: «لکن تحرز به وجهی که مرگ در مقابله آن غالب باشد، ستوده نیست.» (همان: ۱۹۵)
- ضعیف‌نشردن دشمن: «عقل دشمن را ضعیف‌نشرد که در مقام غرور افتد و هر که مغرور گشت، هلاک شد.» (همان: ۱۹۶)
- ایمن‌نشدن از دشمن و اعتماد نکردن به وی: «صاحب حزم در هیچ حال از دشمن ایمن نگردد، در هنگام نزدیکی از مفاجا اندیشد و چون مسافت در میان افتد، از معاودت و گره‌زیمت شود از کمین و اگر تنها ماند از مکر.» (همان: ۱۹۶)
- لزوم مشاورت با ناصحان و خیرخواهان: «مشاورت برانداختن رایهاست و رای راست به تکرار نظر و تحصین سر، حاصل آید.» (همان: ۱۹۷)
- ارزیابی توان سیاسی و دفاعی خود و دشمن و سنجیدن آن با خرد. (همان: ۱۹۷)
- حفظ عزت و اقتدار و سرافرازی حتی با گذشتن از جان خویش. (همان، ۱۹۸)
- به‌گزینی در فرستادن سفیر و نماینده بر مبنای خرد و هوشمندی. (همان: ۲۰۲)

- عاقبت‌اندیشی: «باید در خواتم کارها، تأمل شافی و تدبیر کافی به‌جای آورد.» (همان: ۲۱۰ و ۲۲۸)

درونمایه‌های یادشده در داستان تسخیر بابل هم وجود دارد اما چون اثر روایی-تاریخی است، بیشتر این ویژگی‌ها در کنش قهرمان اصلی جلوه کرده‌است نه در سخنان وی.

۲-۶-۲- مقایسه روایت هردوت با داستان بومان‌وزاغان

در معرفی داستان‌های اسطوره‌ای، نمادین و ماجراهای واقعی مشابه واقعه تسخیر بابل، داستان بومان‌وزاغان، بیشترین وجوه اشتراک را با واقعه مزبور دارد و این فرضیه را قوت می‌دهد که نوعی رابطه تأثیر و تأثر در این دو داستان وجود دارد یا اینکه هر دو، با سرچشمه کهن تری در ارتباط هستند. از جمله وجوه شباهت دو داستان، عبارتند از: نزدیک بودن وزیر به پادشاه، در واقعه بابل، زوپیر، یکی از فداکارترین یاران داریوش و از جمله هفت نفری است که گنوماته مغ را از میان برداشتند. در داستان بومان‌وزاغان، وزیر پنجم، خردمندترین ایشان و یکی از ستون‌های فرمانروایی و تدبیر مملکت است. داریوش به جز اینتافرن که اعدام شد، پنج مشاور عالی هم‌پیمان در حکومت دارد. پادشاه زانغان هم پنج وزیر خردمند دارد.

عنصر غالب در هر دو داستان، فداکاری، ارزیابی توان دفاعی دشمن، لزوم مشورت و رازداری، عاقبت‌اندیشی، تحمل سختی و رنج برای رسیدن به پیروزی و نتیجه مطلوب است. تفاوت اصلی دو داستان، در جنبه تاریخی و روایی کتاب هردوت و نوع ادبی تمثیل (Allegory) کتاب کلیله و دمنه است. این تفاوت، برخاسته از دو فرهنگ پس از مهاجرت‌های بزرگ است، هر چند نمونه داستان‌هایی که شخصیت‌های اصلی آن حیوانات باشند، در ادبیات مغرب زمین هم وجود دارد؛ از جمله فابل‌های ازوپ (Aisopos) یونانی در قرن هفتم پیش از میلاد اما بسامد نمونه‌های غربی آن اندک است. کلیله و دمنه متأثر از فرهنگ برهمنان هند است که مبنای آن زهد و ریاضت است. (ن.ک: دانا سرشت، ۱۳۶۳: ۵۸-۶۳)

در این فرهنگ، بر مبنای اعتقاد به جاندارانگاری (Animism)، همه اشیاء و آفریده‌ها، از شعور و سلسله مراتب طبقاتی برخوردارند و انسان به عنوان شریف‌ترین و عالی‌ترین مخلوق، قادر است با تمامی گیتی ارتباط برقرار کند. (همان: ۵۰-۴۶)

با وجود همه مشابهت‌ها و تفاوت‌ها نمی‌توان به تأثیرپذیری یکی از آثار از دیگری قاطعانه رأی صادر کرد. اگر کلیله و دمنه را متأثر از تاریخ هردوت بینگاریم، باید دانست که ریشه بسیاری از داستان‌های آن، در آثار غیر آریایی و گروه‌های بومی ساکن سرزمین هند، پیش از ورود آریاییان است. هردوت هم نمی‌تواند متأثر از فرهنگ هندی باشد زیرا هرگز به هند سفر نکرده و کتابی هم درباره این سرزمین مطالعه نکرده است. آنچه وی از آداب و آیین‌های هندیان نقل می‌کند، بسیار مختصر و بر مبنای روایات شفاهی همراه با اغراق است. (ن.ک: هردوت، ۱۳۸۷: ۲۴۸-۲۴۳)

در مجموع، باید درباره اساس داستان‌های مشابه، به یک سرچشمه اصلی کهن‌تری معتقد بود که با ظهور تمدن‌های مستقل و آغاز تاریخ مکتوب، تنها خاطره‌ای مبهم از آن باقی مانده است و اتفاقاتی که پس از این جدایی در تاریخ می‌افتد، زیر تأثیر همان پیش‌نمونه و به پیروی از همان کهن‌الگو است. (ن.ک: یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۵۲)

۲-۲- ماجرای اینتافرن در تاریخ هردوت و هنبوی و ضحاک در مرزبان‌نامه

یکی از هفت نفری که بر ضد گئوماته مغ (بردیای دروغین) قیام کرده بودند، اینتافرن نام داشت. روزی او به کاخ شاهی وارد شد و خواست به نزد پادشاه برود و این اصل قبلاً پذیرفته شده بود، کسانی که مغ را از کار برکنار کرده بودند، می‌توانستند بی اطلاع قبلی نزد پادشاه بروند، به شرط آنکه شاه در حال کار خصوصی نباشد... دربان و کشیک چی قصر مانع شدند. او شمشیر خود را کشید و بینی و گوش‌های آنها را برید. داریوش بیمناک شد که مبادا این عمل با رضایت شش تن دیگر انجام گرفته باشد؛ پس، کس به جست‌وجوی دیگران فرستاد و پرسید که آیا این عمل را تایید می‌کنند؟ وقتی کاملاً اطمینان یافت که این

عمل، خودسرانه بوده است، امر کرد خود او و فرزندان و تمام خویشان او را جهت محاکمه و قتل زندانی کنند ولی زن اینتافرن پیوسته به کاخ می رفت و در آنجا می گریست.

این زاری های مداوم، داریوش را به رحم آورد و به آن زن پیغام داد که شاه، اجازه می دهد یکی از نزدیکان زندانی تو، به انتخاب تو، آزاد شود. زن پس از تفکر، پاسخ داد: حال که پادشاه فقط حیات یک تن را به من می بخشد، من از بین همه آنها برادرم را انتخاب می کنم. داریوش تعجب کرد و علت را جو یاشد، زن چنین پاسخ داد: ای پادشاه، تردیدی نیست که اگر شوهر و فرزندانم را از دست بدهم، می توانم به خواست خداوند شوهر و فرزندان دیگری داشته باشم اما چون پدر و مادر نخواهم داشت، دیگر صاحب برادری نخواهم شد. گفته زن در نظر داریوش بسیار معقول آمد و چون از پاسخ او راضی بود، آن کس را که اراده کرده بود، به او داد و علاوه بر آن، ارشد فرزندان او را نیز بر آن افزود و سپس، امر کرد که بقیه را به قتل رسانند. (ن.ک: هر دوت، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۴-۲۱۲)

۲-۷-۱-مقایسه دو داستان

در تاریخ هر دوت، موضوع از جمله وقایع تاریخی است و نویسنده آنچه را به صورت شفاهی شنیده یا از نوشته ای مطالعه کرده، بدون نقد و بررسی، روایت کرده است. در مرزبان نامه، سپس در روضه العقول، این حکایت برای تأیید و اثبات حق خویشی و برادری آمده است: «چه گفته اند آنچه به شم شیر نتوان برید، عقده خویشی است و آنچه از زمانه بدل آن به هیچ علق نفیس نتوان یافت، علقه برادری است، چنان که آن زن هنبوی نام گفت.» (مرزبان بن رستم، ۱۳۶۷: ۱۷-۱۶)

در مرزبان نامه، قهرمان داستان، زنی به نام «هنبوی» است که در روزگار ضحاک، قرعه قضای بد بر پسر و شوهر و برادر وی آمد تا هر سه را جهت سیر کردن مارهای ضحاک بکشند.

تفاوت اصلی دو داستان، در فرم روایی و تاریخی ماجرای اینتافرن و فرم داستانی و نمایشی حکایت مرزبان نامه است، بویژه در نثر فنی و شاعرانه سعد الدین وراوینی که لحن

غمگنا نه و ادبی آن بر جذابیت حکایت افزوده است. دیگر اینکه نویسنده مرزبان نامه، حکایت را مربوط به روزگار اساطیری سلطه ضحاک بر سرزمین ایران می داند. وجوه اشتراک دو داستان بیش از تفاوت ها است و این احتمال را قوت می دهد که یکی از سرچشمه های اصلی داستان مرزبان نامه، تاریخ هردوت باشد.

۲-۲-۲- نقد روایت هردوت

هردوت در نقل حوادث تاریخی، نسبتاً مورد اعتماد است لیکن به رغم دسترسی داشتن به اسناد و مدارک، اساس کارش بیشتر مبتنی بر روایات شفاهی و شنیده هاست. (ن.ک: بیات، ۱۳۸۳: ۲۷ نیز زرین کوب، ۱۳۸۸: ۷۷)

درباره روایت مجازات اینتافرن هم دچار خطای آشکاری شده است. به نوشته مترجم کتاب: «این روایت مشکوک است زیرا در کتیبه بیستون (بند ۵۰) از فرونشاندن شورش بابل توسط این شخص نام برده شده و داریوش در سال های اول سلطنت خود و قبل از فرونشاندن شورش های معروف، جرئت چنین اقدامی را علیه یکی از هفت تن بانیان سلطنت خود نداشته است. شاید شخص مجازات شده، کسی غیر از اینتافرن معروف بوده است» (هردوت، ۱۳۸۲، ج ۳، یادداشت های مترجم: ۲۱۲)؛ بنابراین، احتمالاً یا این اتفاق در روزگار داریوش نیفتاده است و متعلق به روزگاران پیش از وی است یا شخصی غیر از اینتافرن مشهور که تنها در نام با او مشترک بوده، مجازات شده است.

۲-۲-۳- تحلیل داستان

همان گونه که خصلت اسطوره ها است، تاریخ روزگاران فراموش شده را که گاه به نوشتن درنیامده و تنها در سینه ها به یادمانده و به صورت شفاهی و با شاخ و برگ نقل شده یا در خاطره جمعی و مشترک اقوام رسوب کرده است، روایت می کنند. (ن.ک: الیاده، ۱۳۸۶: ۷۹-۱۳۰) در نتیجه، می توان از این داستان، یک نکته مهم تاریخی را روشن کرد:

در قاموس کتاب مقدس، نام دیگر ایختوویگو یا ایشتوویگو (Ištovygo)، به تلفظ یونانی، آستیآگس (Astiages) است که جد مادری کوروش و به «آزیدهاک» مشهور است. «داریوش مادّی بن اخشوویروش که همان استیاجس، آخرین پادشاه مادی‌ها باشد، لفظ داریوش علم شخصی و استیاجس و اشداهل لقب معروف اوست که به معنی «افعی گزنده» می‌باشد و این معنی دلالت بر شوکت و عظمت مادی‌ها می‌نماید.» (هاکس، ۱۳۷۷: ۳۶۴)

این آژیدهاک، فرزند هووخشتر (Hovaxšatra) بوده‌است که معنی اسم او «نیزه‌انداز» است. (لمپ، ۱۳۸۷: ۵۳) اتفاقاً در شاهنامه هم در توصیف «مرداس»، پدر ضحاک، این گونه آمده‌است:

یکی مرد بود اندر آن روزگار ز دشت سواران نیزه‌گزار
گرانمایه هم شاه بود و هم نیک مرد ز ترس جهاندار با باد سرد
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۳)

با این تفاوت که پدر ضحاک در شاهنامه، متعلق به سرزمین تازیان است. این گونه جابه‌جایی‌ها در روایت‌های اسطوره‌ای، طبیعی به نظر می‌رسد.

یوستی هم به غیر ایرانی و غیر مادی بودن «آستیآژ» در نامنامه اعتراف کرده‌است و نام او را یک نام سکایی می‌داند و خودش را غاصب حکومت ماد می‌پندارد. (ن:ک: یوستی، ۱۳۸۲: ۸)

بعضی روایت‌های تاریخی مشهور، به مرور زمان، به صورت هسته‌ای درمی‌آیند که طیف وسیعی از افسانه‌ها را پیرامون خود به وجود می‌آورند. در این میان، برای بیان حقیقت تاریخی، جابه‌جایی در زمان، مکان، قهرمانان، اعمال و ماجراها و همچنین، شکستگی و نیز ادغام و آمیزش داستان با داستان‌های دیگر و انتساب اعمال از شخصیتی به شخصیت دیگر روی می‌دهد. گاه یک شخصیت به چندین شخص دیگر تجزیه می‌شود. (ن:ک: سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۵۱ تا ۲۸۱)

داستان مزبور هم به سبب شهرت، دچار جابه‌جایی و اختلاط در عناصر داستانی گردیده است. احتمالاً این ماجرا در روزگار آستیاگس (آژیدهاک)، به وقوع پیوسته که از نظر ایرانیان، پادشاه ستمگر و بدنامی هم بوده است و قصد کشتن کورش را داشت و فرمان آن را نیز صادر کرد. کورش هم در سال ۵۵۰ قبل از میلاد، بر او پیروز شد و پادشاهی مادها را منقرض کرد. (آزاد، ۱۳۸۰: ۵۱ و لمپ، ۱۳۸۷: ۵۳)

انتساب داستان مرزبان‌نامه به ضحاک، دلایل متعددی دارد؛ از جمله: یکی همان اشتراک در نام «داریوش» که هم شامل آستیاگس می‌شود و هم داریوش هخامنشی؛ دیگر، خویشکاری و نقش بد آستیاگس (آژیدهاک - ضحاک) که جز زشتکاری انجام نمی‌دهد و در نتیجه، ساحت داریوش حتی اگر عامل قتل اینتافرن مشهور هم باشد، در روایات مردمی از بدی منزّه است؛ دلیل سوم هم احتمالاً بدین گونه است: از آنجا که نویسنده مرزبان‌نامه (مرزبان بن رستم)، از شاهزادگان نژاده ایرانی و علاقه‌مند به مطالعه داستان پادشاهان روزگار باستان است، طبعاً به کتاب‌های تاریخی هم دسترسی داشته است اما با توجه به اینکه کتاب‌های تاریخی با افسانه‌ها و روایات شفاهی و حکایات شگفت‌انگیز، بویژه با اساطیر و داستان‌های حماسه ملی ایران درهم آمیخته و متأثر از سنت‌های داستان‌پردازی گذشته است و از ارزش علمی و تاریخی این آثار کاسته شده و نویسنده هم به منابع علمی تردستی نداشته است؛ در نتیجه، همان روایات را پذیرفته و در تأیید موضوعات کتاب مرزبان‌نامه آورده است.

این داستان، سپس در تاریخ جهانگشای جوینی، به شکل ماجرای تاریخی و واقعی بیان شده است. عطا ملک جوینی، داستان را در جلد اول از تاریخ خود، در بخش «ذکر صادرات افعال اوکنای قآن» آورده است. (ن. ک: جوینی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۸۳)

گذشته از واقعی یا غیر واقعی بودن داستان، می‌توان یک نکته بدیع از آن استنباط کرد که جوینی به هر شکلی، در کتاب خود به بیان حقیقت که رسالت یک مورخ متعهد است،

پرداخته است و بسیار هوشمندانه و زیرکانه، وقایع تاریخ آن روزگار را به گونه‌ای نوشته است که هم باعث تکدر خاطر پادشاهان مغول نشود، هم وافی به مقصود باشد. گاه واقعیت‌های تلخ را با تصحیف و ایهام و تلمیح و تلویح بیان کرده است. (ن.ک: همان، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵)

۳- نتیجه گیری

گرچه داستان‌های کلپله و دمنه و مرزبان‌نامه، وجوه شباهت زیادی با روایت‌های هرودوت دارند و دور از ذهن هم نیست که تاریخ هرودوت یکی از منابع الهام این گونه داستان‌ها باشد، باید این فرضیه را نیز پذیرفت که بنیاد هر چهار داستان، در روایت‌ها و داستان‌های کهن تری قابل جست‌وجوست و احتمالاً این همه شباهت، نه از مقوله توارد است و نه تأثیرپذیری مستقیم.

داستان‌ها هر کدام دارای یک مضمون و درونمایه اصلی هستند که چندین مضمون فرعی تر، پیرامون این هسته تشکیل شده است. هسته مرکزی داستان، تسخیر بابل و «بومان و زاغان»، نزدیک شدن به دشمن سرسخت و غیرقابل نفوذ با هوشمندی و تدبیر و حيله است و عناصر غالب آن، فداکاری، ارزیابی توان دفاعی دشمن، لزوم مشورت، رازداری و عاقبت‌اندیشی است.

مضمون و محور اصلی داستان زن اینتافرن و هنبوی و ضحاک، «اثبات و تأیید حق خویشی و ترجیح پیوند برادری بر دیگر پیوندها» است.

از آنجا که هرودوت به جمع و نقل اخبار و آداب دیگر ملّت‌ها علاقه فراوانی نشان داده و اساس کار او را در پاره‌ای مواقع، نقل قول‌ها، روایات شفاهی، افسانه‌ها و قصه‌ها، به جای حقایق تاریخی، تشکیل می‌داده است، این گونه استنباط می‌شود که هر کدام از این داستان‌ها، از یک «کهن الگو» تبعیت می‌کند که در آثار برجسته ادبیات جهان، با شدت و ضعف تکرار شده و پیرامون آن، داستان‌هایی شبیه به ماجراها و روایات مورد بحث ساخته شده است.

فهرست منابع

- ۱- آزاد، ابوالکلام. (۱۳۸۰). **کوروش کبیر**. ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. چاپ هفدهم. تهران: امیر کبیر.
- ۲- ابن مقفع، عبدالله. (۱۳۶۳). **کلیله و دمنه**. تنقیح و شرح الأب لویس شیخو الیسوعی الطبعه الحادیه عشره. بیروت: دارالمشرق.
- ۳- ابوت، یاکوب. (۱۳۹۱). **داریوش کبیر**. ترجمه علی تابش. تهران: نشر پیکان.
- ۴- الیاده، میرچا. (۱۳۸۶). **چشم اندازهای اسطوره**. ترجمه جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: توس.
- ۵- البخاری، محمد بن عبدالله. (۱۳۶۹). **داستان‌های بیدپای**. به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۶- بهار، محمد تقی. (۲۵۳۵). **سبک شناسی**، ج ۳. چاپ چهارم. تهران: پ رستو- امیر کبیر.
- ۷- بیات، عزیزالله. (۱۳۸۳). **شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران**. چاپ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۸- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶). **آثار الباقیه عن القرون الخالیه**. ترجمه اکبر داناسرشت. چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر.
- ۹- پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۴). **تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه**. تهران: نشر علم.
- ۱۰- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد. (۱۳۸۵). **شاهنامه ثعالبی** (ترجمه غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم). ترجمه محمود هدایت. تهران: اساطیر.
- ۱۱- جوینی، علاءالدین عظاملک. (۱۳۷۰). **تاریخ جهانگشای جوینی**، ج ۱. تصحیح محمد قزوینی. چاپ دوم. تهران: ارغوان.
- ۱۲- داناسرشت، اکبر. (۱۳۶۳). **فلسفه قدیم هند از کتاب مالهند بیرونی**. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.
- ۱۳- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). **روزگاران** (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی). تهران: سخن.

- ۱۴- ----- (۱۳۸۸). **تاریخ در ترازو**. چاپ سیزدهم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). **سایه‌های شکارشده**. چاپ دوم. تهران: طهوری.
- ۱۶- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). **گلستان**. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۱۷- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). **فرهنگ ادبیات فارسی**. تهران: فرهنگ نو معین .
- ۱۸- شیکهر، ایندو. (۱۳۸۵). **پنچانتترا** (ترجمه از سانسکریت). چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۶). **تاریخ بلعمی** (ترجمه تاریخ الرسل و الملوک طبری). ترجمه ابوعلی بلعمی. به تصحیح ملک الشعراى بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
- ۲۰- الفاخوری، حنا. (۱۳۷۴). **تاریخ ادبیات زبان عربی**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ سوم. تهران: توس.
- ۲۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). **شاهنامه** (براساس چاپ مسکو) زیر نظر سعید حمیدیان. چاپ سوم. تهران: قطره.
- ۲۲- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۷). **احادیث و قصص مشنوی**. ترجمه و تنظیم از حسین داودی. چاپ چهارم. تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۷). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. چاپ نهم. تهران: دنیای کتاب.
- ۲۴- گیرشمن، رومن. (۱۳۸۴). **ایران از آغاز تا اسلام**. ترجمه محمد معین. چاپ دوم. تهران: معین.
- ۲۵- لمپ، هارولد آلبرت. (۱۳۸۷). **کوروش کبیر**. ترجمه صادق رضا زاده شفق. چاپ پنجم. تهران: نگاه.
- ۲۶- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۷۸). **خاکسترهستی**. تهران: مروارید.
- ۲۷- مرزبان بن رستم. (۱۳۶۷). **مرزبان نامه**. اصلاح و برگردان به پارسی: سعد الدین وراوینی. به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. چاپ سوم. تهران: کتاب فروشی فروغی.
- ۲۸- ملطوی، محمد غازی. (۱۳۸۳). **روضة العقول**. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و ابوالقاسم جلیل پور. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد بن حسین خطیبی. (۱۳۷۱). **مثنوی معنوی**. شرح و تحلیل محمد استعلامی. چاپ سوم. تهران: زوآر.
- ۳۰- نصرالله منشی. (۲۵۳۶ش). **ترجمه و انشای کلیله و دمنه**. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- نیشابوری، ابواسحاق ابراهیم بن منصور. (۱۳۸۶). **قصص الانبیاء**. به اهتمام حبیب یغمایی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- هاکس، جیمز. (۱۳۷۷). **قاموس کتاب مقدس**. تهران: اساطیر.
- ۳۳- هردوت. (۱۳۸۲). **تاریخ هردوت**، پنج جلد. تصحیح هادی هدایتی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۴- ----- (۱۳۸۷). **تاریخ هردوت**. تنظیم از جیمز آلن استوارت اونز. ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۵- یوستی، فردیناند. (۱۳۸۲). **نامنامه ایرانی**. پیشگفتار از علی اشرف صادقی. تهران: اساطیر.
- ۳۶- یوسفی، غلام‌حسین. (۱۳۶۷). **دیداری با اهل قلم**، ج ۱. چاپ دوم. تهران: علمی.